



بحث و نقد

دعوی بیعتی از بوستان شیخ اجل سعدی شیرازی

در شماره دهم سال چهارم (دیماه ۳۵۳۵) ماهنامه تحقیقی گوهر، يك بیت از بوستان شیخ اجل سعدی را که استاد گرانقدر محمدعلی ناصح شرح و تفسیر کرده بودند مورد بحث و نقد قراردادام و اینک در بیعتی دیگر از کتاب مصحح ایشان نظر خود را ابراز میدارم استاد فقیه عبدالعظیم قریب، در صفحه ۱۲۵ نسخه مصحح خود این بیت را چنین آورده است.

عبائی بلیلا نه دربر کنند بدخل حبش جامه زر کنند

ولی بیت مزبور، باین شکل، مورد قبول آقای ناصح واقع نشده است و در نسخه مصحح خود صفحه ۴۹۴ سطر ۱۴ آنرا بدین شکل نقل کرده اند:

عبائی پلنگانه درتن کنند بدخل حبش جامه زن کنند.

و در تأیید نظر خود چنین توضیح میدهند: « گلیمی رنگارنگ چون پوست پلنگ برپیکر پوشند و از خواسته‌ای که به نیرنگ زیاد از این و آن ستانند پردگی خویشرا

✽ آقای غلامعلی حقیقی راد از شاعران و پژوهشگران صاحب نظر.

بکسوتی لطیف که بهای آن برابر باج و ساوجشستان باشد بیارایند . در نسخه چاپ مرحوم فروغی بلیلانه مسطور و در ذیل صفحه نوشته شده است . در بعضی نسخ این کلمه را نفهمیده به پلنگانه تبدیل کرده اند . بنده نیز معنی بلیلانه را در نیافتیم و در نسخه مرحوم فروغی نیز معنی بلیلانه نیامده و با اعتراضی بی دلیل اکتفا شده و در لغتنامه دهخدا نیز عباى پلنگانه مسطور است بنابراین میتوان گفت که نفهمیده وجهی ندارد.»

نخست باید گفت عبا که در عربی باهمزه موضوع است و در فارسی معمولاً همزه آن حذف میگردد بمعنی گلیم درست نیست و در فارسی لغتی معادل عبا وضع و متد اول نشده است . بد بیان شرح قاموس : «عباء بروزن صحاب جامه ایست معروف» فرهنگ عمید که معانی لغات بیگانه را در زبان فارسی بدانگونه که مصطلح روز است بیان میکند مینویسد : «عباء جامه گشاد و بلند که روی لباسهای دیگر بدوش میاندازند» بعلاوه گلیم نوعی فرش است که معمولاً از پشم میبافند و پوشش صوفیان و لباس مرتاضان را باعتبار زبری و ضخامت آن گلیم یا پلاس مینامند نظامی میفرماید :

افلاس خران جان فروشیم . خزپاره کن پلاس پوشیم .

اما عبا پوششی است که بمردم خاص اختصاص ندارد . انواع آن بر حسب لطافت و جنس و ارزش متفاوت است و آنگاه که پوشیدن عبا در کشور ما جنبه عمومی داشت و انواع آن از خارج وارد میشد ، نوعی از آن ابریشمین بود که بسبب لطافت بسیار آنرا گوش گربه ای میگفتند . با این توضیح عبا را گلیم نتوان گفت . اما این نکته قابل ذکر است که شیخ بزرگوار بیت مزبور را در ردیف ابیات پیش از آن که در ذم زاهدان ریاکار و صوفیان دروغین است آورده و بقرض اینکه پوست پلنگ رنگارنگ بوده و تشبیه عبا هم بدان درست باشد ، دال بر دورنگی پوشنده آن که منظور نظر سعدی است نمیتواند بود . مگر اینکه خالهای پوست پلنگ را به عبائی تشبیه کنیم که وصله های رنگارنگ داشته باشد که آنهم بنظر درست نمیآید . زیرا زیبایی خالهای پوست پلنگ بازشتی وصله های رنگارنگ هیچگونه تشابه ندارد . اینک سه بیت قبل از بیت مزبور را که دلیل صحت بیان ماست در اینجا میآوریم :

ره کاروان شیرمردان زنند ،	ولی جامه مردم اینان کنند .
سپید و سیه ماده پردوخته ،	بسالوس و پنهان زر اندوخته .
زهی جو فروشان گندم نمای ،	جهانگرد و شبکوک و خرمن گدای!

شادروان محمد علی فروغی ذکاء السلك ، شاید بلیلانه را از کثرت و ضوح معنی نکرده است و اما شادروان استاد قریب ، چنانچه اشاره رفت ، چنین نوشته است : «بلیلانه اساله بلالانده

یعنی عبای بلال حبشی است که موذن حضرت رسول (ص) بود. بتصور اینجانب شیخ بلالانه را متنافر دانسته به پلپلان که بتلفظ آسانتر است تبدیل کرده است. و بتفرس استاد دکتر کاسمی بلالانه در مصراع اول با حبش در مصراع دوم دارای صفت تناسب است زیرا بلال از مردم حبش است.

امامعنی بیت : میدانیم بلال بقول ملای روم غلام مردی یهودی بود و چون مسلمان شد مورد آزارخواجه خود قرار داشت و از این رو حضرت رسول صلی الله علیه و آله دستور فرمودند تا ابوبکر او را خریداری و سپس آزاد کرد . بلال حبشی بواسطه وارستگی و باعدم تمکن مالی ، بالطبع ، عبای کهنه در برداشت . شیخ میفرماید : مردم دوروبرای نشان دادن زهد و پرهیزگاری خود بظاهر مانند بلال عبای کهنه میپوشند ولی در باطن از راه نادرست جامه رزقار که برابر خراج حبشه ! ارزش دارد بدست میآورند . در بیت مزبور ، میان نسخه مصحح مرحوم قریب بانسخه های مصحح دیگران و از جمله آقای ناصح ، اختلافی دیگر هم وجود دارد : در نسخه دیگران و ناصح در مصراع اول (درتن کنند) و در مصراع دوم (جامه زن کنند) قید شده در صورتیکه در نسخه مرحوم قریب در مصراع اول (دربر کنند) و در مصراع دوم (جامه زر کنند) است . بنظر اینجانب صورت اخیر اصح است زیرا در فارسی معمولاً لباس نزدیک بتن مانند پیرهن را میگویند بتن کرد و لباس جز آن را باصطلاح دربر کرد میآورند . بعلاوه صرف نظر از رعایت قافیه جامه زر کنند بر جامه زن کنند ارجح است .

طمع

- طمع آرد به مردان رنگ زردی ،
هر آن سختی که با تو روی بنمود ،
خنک باری بود ، بار قناعت ،
طمع داری ، سک هر تیره کیشی ،
طمع را سر پیر ، گرمرد مردی .
گر آسان گیریش ، آسان شود زود .
کجا باشد ، چو بازار قناعت ؟
چو پیریدی طمع ، سلطان خویشی .

از سعادت نامه منسوب بحکیم ناصر خسرو